



1 و ایوب خداوند را جواب داده، گفت:

2 «می‌دانم که به هر چیز قادر هستی، و ابداً قصد تو را منع نتوان نمود.

3 کیست که مشورت را بی‌علم مخفی می‌سازد؟ لکن من به آنچه نفهمیدم تکلم نمودم. به چیزهایی که فوق از عقل من بود و نمی‌دانستم.

4 الاّ ن بَشْنُو تا من سخن گویم؛ از تو سؤال می‌نمایم مرا تعلیم بده.

5 از شنیدن گوش دربارۀ تو شنیده بودم لیکن الاّ ن چشم من تو را می‌بیند.

6 از این جهت از خویشتن کراهِت دارم و در خاك و خاكستر توبه می‌نمایم.»

7 و واقع شد بعد از اینکه خداوند این سخنان را به ایوب گفته بود که خداوند به الیفاز تیمانی فرمود: «خشم من بر تو و بر دو رفیقت افروخته شده، زیرا که دربارۀ من آنچه راست است مثل بندهام ایوب نگفتید.

8 پس حال هفت گوساله و هفت قوچ برای خود بگیری و نزد بنده من ایوب رفته، قربانی سوختنی به جهت خویشتن بگذرانید؛ و بندهام ایوب به جهت شما دعا خواهد نمود، زیرا که او را مستجاب خواهم فرمود، مبادا پاداش حماقت شما را به شما برسانم، چونکه دربارۀ من آنچه راست است مثل بندهام ایوب نگفتید.»

9 پس الیفاز تیمانی و بلد شوحی و صوفر نعماتی رفته، به نوعی که خداوند به ایشان امر فرموده بود، عمل نمودند؛ و خداوند ایوب را مستجاب فرمود.

10 و چون ایوب برای اصحاب خود دعا کرد، خداوند مصیبت او را دور ساخت و خداوند به ایوب دو چندان آنچه پیش داشته بود عطا فرمود.

11 و جمیع برادرانش و همه خواهرانش و تمامی آشنایان قدیمش نزد وی آمده، در خانه‌اش با وی نان خوردند و او را دربارۀ تمامی مصیبتی که خداوند به او رسانیده بود تعزیت گفته، تسلی دادند و هرکس يك قسیطه و هرکس يك حلقه طلا به او داد.

12 و خداوند آخر ایوب را بیشتر از اوّل اومبارك فرمود، چنانکه او را چهارده هزار گوسفند و شش هزار شتر و هزار جفت گاو و هزار الاغ ماده بود.

13 و او را هفت پسر و سه دختر بود.

14 و دختر اوّل را یَمِیْمَه و دوّم را قَصِیْعَه و سوّم را قَرْنُ هَقُّوك نام نهاد.

15 و در تمامی زمین مثل دختران ایوب زنان نیکو صورت یافت نشدند و پدر ایشان، ایشان را در میان برادرانشان ارثی داد.

16 و بعد از آن ایوب صد و چهل سال زندگانی نمود و پسران خود و پسران پسران خود را تا پشت چهارم دید.

17 پس ایوب پیر و سالخورده شده، وفات یافت.

